

FROM
THE LIBRARY
OF
SIR WILLIAM OSLER, BART.
OXFORD

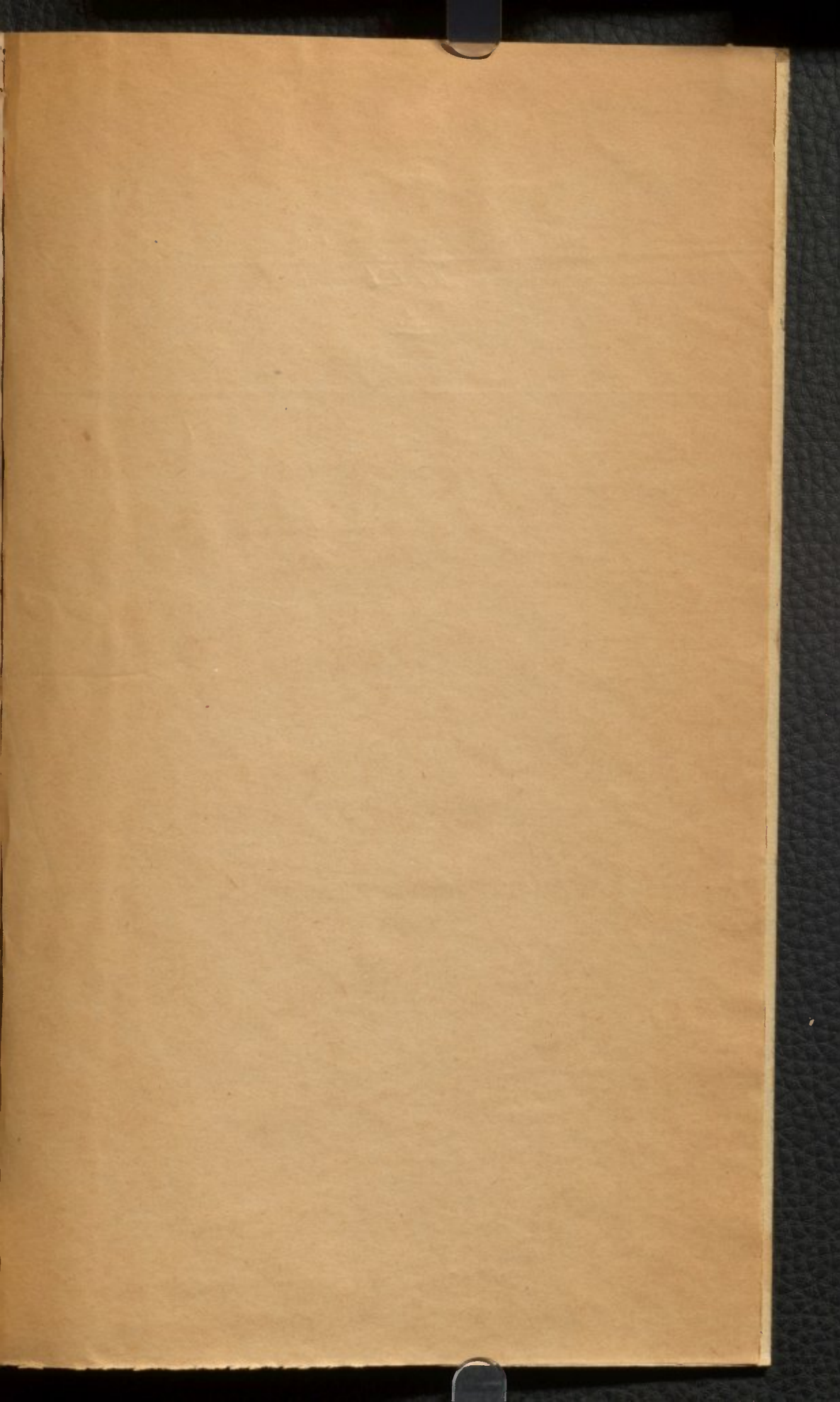
7786 ³/_—

3970327

Mr 55

7786

3



سیدہ ام کلثوم
۹۳

مَدِينَةُ مَكَّةَ عَلَى اللَّهِ فَهِيَ



مَطْبَعُ امجد و اربع الكره مطبوعه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحكيم العلام والصلوة على رسوله محمد خير الأنام وآله الكرام أما بعد جنین گوید
 احقر العباد محمد علی بن مبرک علی الهه آبادی غفر الله ذنوبهما که حسب ارشاد بعض اصحاب
 در خاطر یافتند ریخته که مختصری سریع الفهم در ضاعت طب برای شائقان این فن
 از کتب متقدمین و صحف متأخرین و نسخ مجرب بعض اطباء حاذقین موجود این مسکین
 بر چیده موجبزی و مختصری ترتیب و بدینا فائده عام و منفعت تام باشد و الدلائل فوق
 و به نستعین و این وجیزه بمقدمه و ذو باب و خاتمه مرتب و باسم فوائد الطب و بهر گشت
مقدمه در بیان فوائد چند که دانستن آن معالجه را ضرور است
 و در آن چهار فصل است **فصل اول** در قانون علاج بدانکه چون مرض و
 عرض جمع شوند ابتدا بمعالجه مرض باید کرد و آن مشروط است بسبب شرط اول آنکه
 یکی بر دیگری موقوف باشد یعنی صحت ثانوی بر صحت اول منحصر بوده باشد مثل ورم

و قرچه که ابتدا بعلاج وزم باید کرد و الا وقتیکه وزم تابع قرچه باشد انوقت علاج قرچه
 مقدم است و دم آنکه یکی سبب میگیرد یو د مثل سده و تپ که سده سبب تپ است
 پس ابتدا بمعالجه وی ضرورتا و اگر چه اجزای او حاره بوده تپ را مضر باشد مثال دیگر
 سل و تپ اگر چه علاج سل از جنفقات است لامحاله بعلاج سل مشغول شوند و از
 افزونی تپ پاک بدارند سوم آنکه یکی از دیگری خطرناک تر بود مثال تپ محرقة
 و فالج که اول علاج تپ بمیزان تپ باید کرد و از فالج اندیشه نباید ساخت اگر چه بدو
 مضر افتد باینکه بحالت اجتماع مرض و عوض اول بمعالجه مرض مشغول باید شد مگر وقتیکه
 عوض غالب آید انوقت حملاج او لازم دانند چنانچه در وجه قولنج که عرض قولنج است
 مخدرات جایز داشته اند و از ضرر او بقولنج نماندیشیده و اینهمه تدبیر منحصر بر اطیب
 حاذق است و باید دانست که غیر ازین تدبیریکه مرقوم شد معالجات دیگر اند چنانچه
 تشنیطه مرطوب باخیار و حکایات ملایمه و کلمات طیبه حضار انیسان وی و صدماتی
 لطیف و نفحات دلکش بودهای خوش و انتقال از هوای بی هوای و از مسکنی به مسکنی و کاه
 تغییر بنیات هم ضرر بود چنانچه صبی یعنی کودک احوال تکلیف دهند که بکوشه نظر کند و
 صاحب لقهوه را بفرمایند که در اینجه چینی و مسی نگر و فوائده اینهمه تدبیر منحصر بر عنایت
 رب قدیر است که اگر او صحت مقدر کرده است تدبیر موثر میشود و او صحت قادر
 بهر چه خواهد ساخت بهر چه خواهد کند که حکم او راست فصل دوم در نبض بقدر
 ضرورت بدانکه نبض در لغت حرکت رگ را گویند و در اصطلاح اکثری از

محال الفنا اذا اجتمع الفالج و الحمی
 فاحر الفالج یعنی اگر با یکدیگر آیند تپ
 و فالج پس در علاج فالج تا غیر اینست
 مده
 یا آنکه در جمیع اطوار حرکت نبض است
 چنانکه درین فصل جمع وقت و در بعضی
 یعنی مختار نشی بین اسکا حرکت
 نبض وضع است و حرکت و قوی عباد
 سبب امور غیره
 از تبدیل نسبت اجزای
 توده عام است از آنکه این تبدیل نسبت
 حادوی باشد یعنی مکان و زمان و غیره
 یعنی کین ازین حرکت تپ خارج
 یعنی شود از مکانی مکانی و غیره
 این در موطلات است مده و غیره
 و جواب با آمد

اطلاع حرکت اینی است که از حرکت مکانی گویند اما حرکت اینی نیست که متحرک یعنی
 حرکت کننده از مکان خود ب مکان دیگر انتقال کند و عام است که حرکت حقیقی باشد
 مانند حرکت شخصی از مکانی ب مکانی و یا حرکت مجازی و مثال این از نقل کوزه و براب
 ظاهر میشود و کوزه را انتقال حقیقی است و آب را مجازی و در نیاب بخت بسیار است
 و این مختصر کنجایش آنند که الحاصل اقسام جنس اول بنص ده است جنس اول
 اخذ کرده شد از مقدار انبساط و انقباض و اقسامش نه است باعتبار آنکه اقطار است
 طول و عرض و عمق و بنص در هر یک از اینها یاد است یا ناقص یا معتدل و از نظر
 سه درجه حاصل میشود و آن نه اینست طول قصیر معتدل در میان هر دو عرض
 و ضیق و معتدل در میان هر دو مشرف و مخفض و معتدل در میان هر دو اما تفصیل
 هر یک بسبب ایجاز یعنی مختصر بیان کرده میشود و طول حس کرده شود اجزای او در طول
 اکثر از مقیس علیه و سبب آن کثرت حرارت است قصیر آنکه حس کرده شود اجزای
 او در طول کمتر از مقیس علیه و سبب قلت حرارت است معتدل متوسط در هر دو و حا
 عرض آنکه حس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه و سبب کثرت رطوبت
 است ضیق آنکه حس کرده شود اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه معتدل آنکه
 متوسط باشد در هر دو حال مذکوره مشرف است که حس کرده شود اجزای او
 در ارتفاع اکثر از مقیس علیه و سبب کثرت حرارت است مخفض آنکه حس کرده شود
 اجزای او در ارتفاع کمتر از مقیس علیه و سبب قلت حرارت است معتدل آنکه متوسط

باید دانست که کوزه از مقیس طراوت
 که آن مقیس کرده حکم بنویسند
 که شخصی از زمین معتدل فرسند
 که مقیس ضیق و سبب است
 که با طیب جانیت صورت و در وقت
 اعتدال زمین کسیده باشد از آن فرسند
 که مقیر ضیق آنست حالت صورت مجاز
 که در است لکن چون طیب با بار
 مقیس مقصوف بنص حال است
 بقدر اعتقاد بر او که مقصوف بنص
 بقدر اعتقاد بر او که مقصوف بنص
 بقدر اعتقاد بر او که مقصوف بنص
 بقدر اعتقاد بر او که مقصوف بنص
 بقدر اعتقاد بر او که مقصوف بنص
 بقدر اعتقاد بر او که مقصوف بنص

باشد در میان هر دو حالت و اقسام نه گانه مذکوره باعتبار مقدار انبساط و انقباض
 بساط است هر گاه یک ترکیب داده شود از ترکیب ثنائی و ثلاثی نسبت و هفت قسم
 میشود و حساب آن از مطلقات چونید جنس دوم اخذ کرده شد از کیفیت قرع بعض
 و مختص میشود بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لم عامل یعنی اکثر
 اکثر از مقیاس علییه و سببش قوت روح حیوانی است ضعیف آنست که قرع کند
 لم عامل را کمتر از مقیاس علییه و سببش ضعف قوه حیوانی است معتدل متوسط در
 هر دو حال مذکوره جنس سوم ماخوذ از زمان حرکت و منقسم میشود بسبع و بطی
 و معتدل سبب آنست که تمام کند حرکت در زمان کمتر از مقیاس علییه و بیشتر
 حاجت روح بنسیم است بطی آنکه تمام کند حرکت را در زمان اطول از مقیاس علییه
 و بیشتر قلت حاجت است معتدل آنکه متوسط باشد هر دو حال مذکوره جنس چهارم
 ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود به تواتر و متفاوت و معتدل متواتر
 آنست که زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون مقیاس علییه و بیشتر ضعف قوه
 حیوانیه اسبعت متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود از زمان مقیاس علییه و سببش
 شدت قوه حیوانیه است معتدل آنکه متوسط باشد هر دو حال مذکوره جنس پنجم
 ماخوذ از قوام رگ و منقسم میشود بصلب و لین و معتدل صلب آنکه متلاش
 اکثر از صلابت مقیاس علییه بوده باشد و بیشتر کثرت یوست است لین آنکه صلابت
 کمتر از صلابت مقیاس علییه بوده باشد و بیشتر قلت یوست است معتدل آنکه مساوی

و در زمان حرکت همین فعل بالانقباض
 زمانه حرکت انبساطی است که بیشتر شود
 حرکت انقباضی که بیشتر می شود
 بعد از اعتبار با قاطعه در ۱۲ دقیقه
 با آنکه سکون و قسطنطنیه و غیر
 حقیقی سکون حقیقی آنست که حرکت
 در آن مع الحقیقت نبود اسکون حقیقی
 بعد از استقامت با یک حرکت است
 یعنی که در آن شعبه نبود خواهر
 زبان مذکور رگ و غیر باشد
 خواه ساکن در زمین جنس
 حقیقی است

تفاوت در حالت است و در میان آن حاصل شود

در جسم با بدن
 حرکت
 بیشتر

باشد در هر دو صورت جنس ششم ماخوذ است از کیفیت جسم عرق یعنی که منقسم شود
 بخار و بار و حار است که جسم عرق آخرا باشد از مقیاس علیه و بیش کثرت حرارت است
 بار و آنکه ابرد باشد از مقیاس علیه و بیش قلت حرارت است بمعدل آنکه مساوی
 مقیاس علیه بود و بیش توسط حال هر دو صورت جنس ششم ماخوذ است از طوبی
 مافی العرق منقسم میشود بمثل و خالی و معتدل منتهی آنکه کس کرده شود در و فوق
 مقیاس علیه و بیش کثرت رطوبت است خالی آنکه کس کرده شود رطوبت در و دون
 مقیاس علیه و بیش قلت رطوبت است معتدل آنکه مساوی مقیاس علیه بود و بیش
 توسط حال هر دو صورت جنس ششم ماخوذ است از استواء و اختلاف و احوال
 نبض و مراد باحوال نبض عظم و ضعف و سرخ و بطو و توازن و تفاوت و صلا
 و لینی است و مراد از استواء است که نبضات نبض استوی یعنی برابر زیر انگشتان
 اربع باشد و انرا مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
 گویند و بر همین قیاس است حال نبضه واحد زیر انگشت و تفصیلش بسیار است
 و نبضه حرکت واحد نبض را گویند جنس ششم ماخوذ است از انتظام و اختلا
 و عدم انتظام در و منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف منتظم
 است که حفظ کند یک دور و پیاد و دور و یا بیشتر او متغیر نگردد و مختلف غیر منتظم
 است که حفظ نکند و برین را جنس دهم ماخوذ است از وزن و آنکه هر فردی را
 از افراد انسان بحسب انسان و بلدان و فصول در حالت صحت نبضی است

بلغ

فردین چهار است نزد طبیبان که در آن
 که اندو حرکت را بران حرکت آخر
 با زمان که از سه سکون با بر یک سکون
 از یک سکون با آنکه حرکت را با سکون
 از سکون اخرا زمان دو سکون را
 برین دو حرکت اخرا قیاس میکنند

که آنراوزنی معین است پس اگر آن وزن حاصل باشد جمیدالوزن گویند و سببش
 اجرای اسباب نبض بر جزای طبعی است و اگر حاصل نباشد رویالوزن نامند و در
 الوزن بقسم منقسم میشود مجاوزالوزن و میان الوزن و خارج الوزن مجاوزالوزن
 است که متشابه باشد وزن سنی که قریب است چون کودکی که او را وزن بشان بود
 تباین الوزن آنکه مشابه بود سنی را که متصل است نباشد چون نبض کودکی که او را
 وزن پیر باشد و خارج الوزن آنکه مشابه نباشد وزن سنی را چون کودکی که او را
 که او را وزن سنی نباشد و این قسم نهایت رویت از برای آنکه دلالت دارد
 بر تغییر عظیم در مزاج غایت آنکه استکشاف حرکات نبض تجربه و کثرت مشاهد معلوم
 می شود و چند نبض از حرکات مخصوص اند با سوا و اینست عظیم صغیر منشاری موج
 دودی نملی و ذب الفار مطرقة و الفقرة الواقع فی الوسط و تفصیل هر یکی در ملاحظات
 است اما بیان بعضی منشاری نبضی را گویند که مربع و متواتر و سخت و مختلف الاثر
 در شقوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و لین بود و معنی هر یک دانسته شود و در
 نبضی را گویند که صغیر باشد و چون حرکت وی متشابه حرکت گرم بسیار پاست
 بدودی جسمی گشته و نملی نبضی را گویند که صغیرتر باشد از دودی و از آنکه حرکت این
 متشابه حرکت مورچه است بر نملی مسمی شده و نبضی نملی در حق طفل نوزاده طبعی
 و در غیر آن نشان مرگ است فصل سوم در بیان بول اما بول فضل مضم
 ثانی و ثالث است و دلالت می کند بر احوال جگر و مثانه و اجناس بول منبت است

که متوسط ان بول دلالت بر احوالی بدن می کند جنس اول رنگ است و اصول
 این جنس پنج است و اصل اول از اصول رنگ زرد است و شامل است بر پنج طبقه
 طبقه اول تینی است یعنی بزنگ کاه خشک و مائل است بسفیدی و دلالت
 می کند بر بردت یعنی سردی و اکثر این رنگ در طبایع بجمالت صحت است
 طبقه دوم ^{سک} استرچی یعنی مشابه رنگ پوست استرچ و پیدای می شود و از امیزش صفرا
 و دلالت اعتدال در اکثر امزج دارد و در بعضی مزاج و آل بر حراره مزاج است +
 طبقه سوم اشقر است که زروی او مائل بسرخ باشد و دلالت بر حراره طبقه چهارم
 تازی است که زروی وی مشبیه بزنگ نار یعنی انش و دلالت می کند بر حراره زیاد
 چنانچه در تپ های صفراوی محسوس است طبقه پنجم ^{سک} احمر ناصع که مسمی است بزعفرانی
 و دلالت کننده بر حرارت زاید از ناریت و این قسم مشابه بشعر زعفران بخلاف ناری
 که بصیغ زعفران مشابه است اصل وی ^{سک} و م از اصول رنگ احمر است یعنی رنگ
 سرخ و شامل است بشده طبقه اول ^{سک} اصهب که اورا اندکی ^{سک} است
 و نزدیک است بسفیدی طبقه دوم ^{سک} وردی یعنی مشابه بزنگ کاه ^{سک} سرخ
 و در ان حرره زاید است بر حرره اصهب طبقه سوم قانی و اقتم است و فرق
 در هر دو اینقدر است که قانی رنگی است که سرخی در ان غالب بود و اقتم رنگی است
 بسیار سرخ که سیاهی زرد مع غجرت و مثال نی سیاهی پشت باز است
 و این ^{سک} طبقه دلالت بر غلبه خون کند و حراره آنها حسب مراتب آنهاست

فائده کانی بول با وجود نبرد یعنی سرد و سبز رنگ می باشد چنانچه در فالج و سوراخ ^{القصبة}
سبب ضعف کبد و قلت تمیز و نهایت از رنگ اصل سوم از اصول رنگ است
یعنی نسبت مشتمل است بر چهار طبقه اول فستقی یعنی چون رنگ پسته
و دالالت میکند بر برودت زیرا که این رنگ حاصل میشود از آمیزش سود و الصفر
طبقه دوم نیلی و آن رنگ است که زاید از رنگ فستقی بوده باشد و میباشد بر
نیلی بود که در آب حل کرده باشند و این بول هم دالالت کند بر برودت فستقی و نیلی
همند زائد در کبود جان بفالغ و نیا تشنج از جهت آنکه در بدنهای ایشان رطوبت
غالب است طبقه سوم زنجاری طبقه چهارم که اشی و این هر دو قسم دالالت
می کند بر افراط حرارت محرکه اصل چهارم از اصول رنگ سیاه و سلب وی
احتراق صفاست و بر خلطی که بسوزد سودا گردد اما اسباب احتراق بسیار اند
درین مختصر کجایش بیان آن نیست اصل پنجم از اصول رنگ سفید و منقسم میشود
به دو قسم اول رنگ است مفرق بصورتی که رنگ شیر و دالالت میکند بر غلبه
بلغم یا زرد و یا این شرم یا اعضا اصلیه چنانچه در اخرواق میشود و قریب به پاکت قسم دوم
بولی است مشفق و آن بدو قسم منقسم میشود و حاصل هر دو آنست که مثل آب باشد
و دالالت می کند بر عدم تصرف طبعیت در آب حیث بطالان ^{بعضی حکم از غلبه}
بر دیاسده که منع کند در آمدن رنگ کننده پس بیرون آید بول مثل آب
جنس دوم قوام بول و بول مجرب قوام یاریق است یا غلیظ یا نعت سل

و بسبب رقت عدم نضج است یا کثرت شرب آب یا سده جنس شود مفاو که است
است و صفاتی آنرا گویند که متشابه الاجزا باشد و منع بصر نکند جنس چهارم را ^{بهر} بول
و بدوی آن دلالت بر افراط عفونت و یا قرحه آلات بول دارد و عدم الریه ^{یعنی} یعنی نرسیدن
بود دلالت بر جمود و اخلاط و سقوط قوت است و المعتدل و غیرها جنس پنجم ^{بهر} جنس پنجم است
یعنی کف و دلالت بر ریاح دارد و جنس ششم ^{بهر} جنس ششم است و سبب ^{بهر} سبب است و در اصطلاح
بهر هم غلیظ که از نائیت متمیز نموده بدبر است که در اسفل یافته شود یا در فوق یا در وسط
و بر کی با سخی سخی گشته و اقسام رسوب ^{بهر} رسوب یعنی نیک است و رسوب در صمغ
مراجهان کمتر میباشد و در ریاض و فربه که تارک اکثر ریاضت باشد بسیار میباشد
جنس هفتم مقدار بول پس بول یا کمتر است یا اکثر یا مساوی و اسباب کثرت
بول بسیار است از آنجه است بسیار خوردن آب یا خوردن میوه های تر و در آب
اعضا و غیر آن و اسباب قلت بول هم بسیار است از آنجه زیادتی تحلیل سطوح است
و یا فساد رطوبات و یا اسهال که هرگاه طبع متوجه اسهال بود چنانچه در ریاض و افراط
قلت بول مندر است باسبب قعود و آلات سرخی و زردی و سبزی و سیاه
براز هم قریب به بول است فصل چهارم در علامات کلیه و خلط بد آنکه خلط
چهار است خون و صفرا و بلغم و سودا و قوام بدن از آنهاست مزاج خون
گرم و تر مزاج صفرا گرم و خشک مزاج بلغم سرد و تر مزاج سودا سرد و خشک
اما علامت غلبه خونی که ^{بهر} سر و خمیازه و فازه و پستی و گندی و حواس شیرینی

و سرخی رنگ بدن و کسرت زبان و براندن دندانها و شور یا و اجرائی خون از بینی
 و بن دندان و کسرت و زرد اعضا و سرخی قاروره و علامت صفرا زردی رنگ بدن
 و زبان و زردی چشم و تلخی و هوس خشکی و درشتی زبان و بینی و اشتها و طعام
 نابودن و غشيان و تشنگی زردی قاروره علامت بلغم سفیدی بدن و تشنگی
 و سستی پوست و ضعف هضم و آروغ ترش و بسیار سیاهی خواب او کند و حواس
 و براندن لعاب از دهن و بینی و آب بیغی رقیق و بجاالت تپسرخ مائل بسفیدی
 و غلظت بودن در بول علامت سودا الاغزی و سیاهی خشکی و بی رونقی بدن
 و زبان و زردی و تپک و اشتها کاذب و زنگ بول مائل بسیاهی بود لیکن باید دانست
 که علامت هر چهار خلط که بالا گفته شد کل علامت همه جایافته نمی شود بلکه اکثر علامت
 ظاهر نمی شود که بر اکثریت آن قیاس همان خلط کنند و اکثر و خلط جمع شده باشد
 از علامات مفروضه هر واحد قیاس نمایند و الله اعلم باب اول در میان فواید چند
 که در معالجه بکار آید و در آن دو فصل است فصل اول در دانستن فواید چند
 و در امراض ذات الصدوات الجنب و امراض کرده و مقنانه و بعد تنقیح و جمع المفاصل
 و در آخرت چنانچه که ماده قلیل و رقیق مانده باشد مدت دراز و میند پس اگر ماده خار بود
 مدت بار دو اگر ماده بار دو بود مدت دراز و میند و اکثر و امراض هر سه اول هر چونکه
 باشد فصل پنجم مفید افتد و در بعضی مشاوح مفاصل و غیر آن بعضی اوقات استقرار
 نفع کلی نماید و کثیر علاج همین است که علاج با لغت نماید یعنی اگر ماده بار دو بود

دوائی حار دهند و اگر ماده حار بود دوائی باروف در همه امراض الحاطب بدان
 و فصول سن و پیشینه اقسام مردوزن و خشنی ملطوط و مرعی دارند مثل در فصل حار
 و شهر حار که مرض حار لاحق باشد مگر پیران و کودکان و خشنی و یک یک پیشینه کارهای
 سرد داشته باشند مثل کاذر و غیر آن باد و بسیار سردند و همچنین بر عکس
 ف در امراض رحم اکثر رعایت مدرات ملطوط دارند و در امراض نرمن از قبیل
 تب که نه نشه و دقیر رعایت بقا قوه مرعی باشد هر چند در تب های خلطیه فصلیه
 تا زوال آن مقویات از قسم دو و او غذا جایز نیست مگر در تب مزمنه نشه و دقیر
 بالاخر مقویات دوائی و غذای میتوان داد و در تب های خلطیه تنقیر روزانه
 و دم و دوازدهم در صورت نبودن مانع باید که در تمام مرض طول نکشد چه اکثر
 بامتد از زمان محل تنقیر بسبب ضعف قوه باقی نماند و تب خلطیه کمی مزمنه نقل
 کرد و غث در امراض بچهای شیرخوار علاج موضعی برای اصلاح شیر باید کرد
 و بحالت غشی و در دوسر و اشتهاد تب بسبب پیاپی از بساق تا بن ران و ناکه
 مالیدن در کف پایا و در صورت عدم مانع مالیدن شیر نیز در کف پایا و در
 دو شیدن و در منجین انداختن شیر زنان و پاشویه نمودن و شاخ زدن و چون
 طبیب مناسب و اندک تسکین میدهد و طبیب ماضر و راست که تا که تسکین
 خود را تشخیص مرض نکند متوجه علاج نشود و اگر احیاناً بسبب اشتراک مرض و یا
 اسباب دیگر ابتداء از تشخیص کما حقه عاجز باشد استراک بالادویه خود و

اسبغون را بگویند و بر کما سنی را نشوند و از زهر السلاطین زیره اندر و بر او رو
 مد بر سانه بکار بر بند و غار میقونی در حالت داوان سفوف گویند در غریبالمولین
 صاف کرده بدیند و لاجورد را غسل کرده و پختن لکه خام را و گوشت و اقیقون را
 در هر هفت خسته بیاوند و اصل السوسن امتقشتر شناخته و بیلید را قبل چهارده روز بنهند
 و اگر دیند بحسب ضرورت چرب کرده در روغن بادام خواه کاؤ و حتی الوسع
 در امراض جلد و حاد بدون تنقیه بنطول مانع مشغول نشوند در علتها
 و ناخی که از هولیت خون باشد مثل صداع و موی یعنی در دسکه از غلبه خون باشد
 و یا قرانیتس که سرسام موی را گویند و دیگر امراض از سر تا خلق فصد بر رو بنامند
 و در امراض تنوزیدن یعنی از کزیدن تا که مثل امراض ذات الصدرو ذات الریه و
 ذات الجنب و رد گوید و غیر آن فصد با سلیق و از کتر تا ناخن یا پهر مرضی که باشد
 فصد هفت اندام بگیرند اما فصد با سلیق برای اکثر امراض یا هم بکار آید ابطلی
 که سهولت موی گویند بویا شنبه ابطلی است از دست راست امراض جگر را از دست
 چپ امراض طحال و دل انافع و صافن برای او را حیض و نزد بعضی اطباء برای
 اجرای خون بپواسیری کشانند اما در مردان بدون ضرورت است نباید کشود که
 مضعف باه و قاطع نسل است و عرق النساء برای عرق النساء که در دینت صاحب
 زیر زانو نفع دارد باقی رگها که کمتر درین زمان می کشانند و نه خوف طوالت مقام
 تفصیل هر یکی گفته شد و در اکثر امراض اوجاع مثل کات الجنب بود که در

بجز کتیران کتیر و کتیرا نشود

و غیره تا سه روز فصد از جانب مخالف میگیرند و بعد سه روز از جانب موافق میگیرند
 و مسهل بر مسهل خوراندن منع است و در صورت همضم مسهل اکثر نقصانش
 از مسهل زائل میشود و یاد بعضی اوقات از فصد و بالای مغز فلوکس خیار شنبلیله
 عرق غلب الثعلب خواه عرق بادیان بدرقه دهند و بالای مسهل نشسته و رو
 و نیز بالای حبوب و سفوف مثل سنا و تربد و حب السلاطین آب سرد نوشیدن بهتر است
 زیرا که آب گرم مبطل عمل آنهاست و اگر مسهل عمل نکند شیاف دهند و بالای
 مسهل مغز فلوکس خیار شنبلیله اگر عمل نکند شنبلیله مطبوک برومی باشند شام شده
 نبات سفید سوخته امیخته همراه عرق بادیان دهند و اگر طبیعت مناسب پندارد
 الو بخار او کلقتند و امثال آنها بقدر مناسب برای عمل مسهل حسب مزاج بر عا
 حرارت و برودت بدهد باکی نیست و قبل مسهل که در حالت صحت مجرب است
 گرفته شود و یا ماده مثل بلغم و سودا بود منضجات دادن ضروریست اما در تب صفرا و
 بوجالت نفخ در بلغم نیز احتیاج نفخ نیست و در بعضی امراض مثل قویج و هیضه مختلین
 و مانند آن انتظار نفخ کشیدن خطاست که در انتظارش مرخص الاکت میشود
 و مسهل در پام سر او بوجالت باوند سرد و ابر نباید داد اما بضرورت هر وقت
 جایز است و این احتیاط در مسهل مغز فلوکس خیار شنبلیله است و در حبوب و سفوف
 چند آن در کار نیست و بعد مسهل خصوصاً خیار شنبلیله تا عاده طاقت نشود
 بر بام نزنند و تند تر مشی نگند و بر اسب سوار نشوند و هر کوزه احتیاط سازند و

تاسد و در کوزه ماه صبح نشسته است
 فصد جانب مخالف گرفته روح
 حواشی سازند و بعد سه روز
 می شود از جانب موافق بر آید
 اینند

در امراض ریوی وضعف معده حتی الامکان بی ضرورت اشده سهل ندیند که ریاح
 وضعف معده زیاد شود و ملاک قوه تمام بدن بر قوه معده است و در امراض
 سرد و ماعه که خون یاریم از پستی و کوشش براید علامت نیک است بغیر بند نباید کرد
 و در خصیات غبیه یعنی یکروز در میان خواه دو روز در میان خواه ربع سوداوی
 بر روز نوبت که مریض را خداندیند بهتر است فصلی و هم در علامات رویه
 امراض که طیب بر ازا و واقفیت ضرور است و بعد لوق تشنج اگر تپ عا شود
 بهتر است چرا که تپ بلطیف و بچیلل ماده تشنج می کند و اگر بعد تپ تشنج صابت محرق
 تشنج لاحق گردد و صحت است و پذیرد دفع شود زیرا که ماده پس فرا گرفته و الیانس
 عصر الزوال و اختلاج اگر تمام بدن را فرا گیرد مندر بگفته مکنه از است یعنی برود
 مرض اند و پیدای شود و اگر مداومت کند اختلاج بمراق مندر است به الیخویا و صرع
 و هر گاه بیکه اختلاج مداومت کند بر چهره مندر است به لقوه دهر گاه مداومت کند
 بجهلو مندر است بوزم صدر و مداومت اختلاج در لب مقدمه می است و نیز مندر
 بلقوه و جمیع حث بقا قوت در هر مرض منجر بصحت است و عکس این یعنی وقتیکه
 در مریض قوه باقی نباشد مقام خوف کسکه بدن او صحیح و مزاج درشت باشد
 مسهل و قوی اورا نمی شاید و سکت و قتیکه قوی باشد یعنی حس و حرکت و نیز حرکت نفس
 باطل شده باشد و یا حرکت نفس با سترگه بوده باشد بخت محال است و منجر
 بهلاک و بر عکس آن امید ضعیف نجات است و صاحب مرع و قتیکه استقل کند

از سن صبی بطرف سن شباب و با بطرف شهر حار اکثر از الهم مرض میشود و بعد
 هفت ماه بجا آمد مسهل اودن مفرست و قبل دوازده سال فصد اطفال ممنوع است
 و حجامت جایز و بعد آن تا آخر عمر بیشتر بقاء قوه فصد جایز داشته اند و صاحبان
 سل اتی نمی شاید و هرگز اخلط سودا باشد اوراقی نمی باید کرد بلکه آن مادورا
 باسهال مستخرج باید ساخت و شخصی که همیشه بد و منغص یعنی بیخ زیر ناف است
 و در پشت لاحق اورا مسهل نباید داد ورنه باستسقاء طبعی انجامد و خریق یعنی
 گنگلی بدون ضرورت اشد نباید داد که غشی آرد و تشنج پیدا کند و اخراج خون
 و قتیکه در قی زیاد باشد علامت بد است و اخراج خون براه اسهال و قتیکه
 ریزه های طی بر آید و یا شش به غبساله اللی یعنی آب گوشت و هم متغض بوده باشد
 سیلاکت انجامد و شخصی که مبتلای تب شکمیده باشد هرگاه یکبار بغرض خناق
 مبتلا کرد بی آنکه در می درگلو و حلق داشته باشد اکثر بلاک شود و قتیکه تب
 حاره محرقه صفراوی بوده باشد و غرق بار و بر آید خوف هلاکت است و اکثر تب
 سخت نباشد و عرق بار و بر آید امید سلامتی است مگر اندیشه طول در قی بد است
 و قتیکه تب محرقه لازم لاحق باشد و مریض را وقتاً فوقتاً لرزه آید علامت بد است
 و خوف هلاکت دارد و هرگاه تب محرقه لازم باشد و اندرون بدن بسوزد
 و تشکی غالب باشد و ظاهر بدن بار و باشد علامت مرگ است و تب
 حاده محرقه و قتیکه در چشم و بینی و ابرو و قدم یعنی کشیدگی و التوا هم رسد و مریض

چون که صلیق باشد و الاکت حاد
 خوف از بار و قوریه است
 سبب آنست که مریض اخلط است
 زیرا که مریض در سبب است
 سبب آنست که مریض در سبب است
 قی برسد و در اسهال سبب است
 زیرا که مریض در سبب است
 زیرا که مریض در سبب است
 زیرا که مریض در سبب است

در هر روز سه بار بخورد

و غیر آن علاج آن تعدیل کافیهست شموما وضاد او شربا و اگر مادی است پس اگر از گرمی
باشد علامت آن تشنگی و حرارت طمس و خشکی و تلخی خواه شیرینی و همین و از سردی است
پس اگر صفراوی باشد کل بنفشه کل نیلوفر هر یکی چهار ماشه الوجار ایفقت دانه در عرق
بید ساده خواه عرق کاوز بان خیسایند شیره تخم کابو مقشبه چهار ماشه شربت نیلوفر
دو توله افزوده نبوشند و شیر بز خواه شیر دختر خواه آب کشنیر تره برینگی و کوس چکانند
و روغن کبد و بر سر مالند و کشنیر خشک و امله و تخم کاهو و جو مساوی الوزن باب سائیده
سفیده تخم فرغ یک عدد روغن گل دو توله بر که خالص بکتوله افزوده بر تارک کشند
و لکجه بویانند صفت لکجه آب کشنیر تر آب خیار تر آب کیدی دراز آب برگ
پالک آب برگ خرفه برگ بکتوله صندل سفید صندل شرح چهار ماشه تخم کابو مقشبه
شش ماشه عرق کیوڑه بختوله عطر خن عطر کل هر یکی یک ماشه ایمنه لکجه سازند مسهل
برای صداع حار و سرسام و برسام و ذات الجنب ترنجبین شیر خشک هر یکی چهار توله
مغز فلو سن خیار شیرین صفت توله الوجار اوده دانه عناب پخیزد در عرق کاوز بان
و عرق عناب الثعلب هر یکی نیم اثار خیسایند شیره مغز تخم کدو شیره مغز تخم تر بر
شیره تخم کاهو مقشبه روغن بادام هر یکی شش ماشه ایضا فرموده نبوشند ضماد چار گل
که برای ازاله صداع حار بکار آید کل شرح کل خطمی کل نیلوفر کل بنفشه هر یکی مساوی
باب سائیده بر سر نهند و اگر در دست و موی باشد فصد سرد نمایند و عناب
و الوجار او کل بنفشه کل نیلوفر و شیره با شربت نیلوفر بدینند باقی تدبیر که

در صفراوی مذکر یافت بکار برند و اگر در دست بلغمی باشد علامت آن که از آن سر کنند
 حواس و بیداری خواب و بود و بت بلغم در طوبت متخرین علاج از برای نفع ماده
 عناب و بادیان و پرسیاوشان و موثر منقی و اصل السوس مقشره و اینسون و تخم
 که فوس کلقد و مانند آن جو شانه بنده بخوشند و پس از نفع ماده اوجب ایارج تنقیه کنند
 و ضماد کل چکن که دوائی هند نیست باب ساییده بگلگرم ضماد که در آن بعد از نفع
 در تجربه احقر سیده صفت حب ایارج سنبل الطیب حب بلسان مصطکی اسارون
 زعفران سبک یکیم ماشه صبر سنقو طری بهشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بکلیه
 از این سفوف به شمشاد با ناز ترد سفید محوف دو درم حب الینیل غاریقون
 اینسون هر یک یک درم شحم خنظل و نمک هندی هر یک سه دانگ کوفته بیخته باب
 بادیان جنوب سازند و از گند ماشه تا شمشاد بقدر مناسب وقت شب
 به همراه عرق بادیان خوراندند و صبح مسهل دهند و اگر در دست سوداوی باشد
 علامت آن ثقل و خشکی سر و کمبودت و تیرگی رنگ و خوابی و رقت و بیاض بول
 و بعد از نفع تام بول سیاه و غلیظ القوام بود علاج به نفع ماده طبعی سبفایج
 و اسطوخودوس و زیت کاوزبان و بادرنجبویه و الو و اقیتمون بر ترنجبین امخته بدهند
 و پس از نفع تام که غالباً کمتر از پانزده روز ظاهر نگردد و یا کم و بیش و طبعی سیاهی و
 غلظت تنقیه بحب ایارج و مطبوخ اقیتمون سازند پس از تنقیه روغن سبک گرم چون
 روغن بنونس و زکس و مزخوش مالند و اگر در دستقیه یعنی در دست سرد بود

و بهر کثیر الوقوع من البرد از طلوع آفتاب تا زوال شدت می کند هم در آن جوشانده
 بکر و بیش از او دهند و این نهاد تجربه احقر رسیده حلتیست نه مجمل به استند به تجربه از کتاب ابن سينا
 هر یک که چهار ماشه افیون یک ماشه زعفران چهار خبه در آب سائیده بیک گرم بمخوع و در
 نهاد سازند و بر کل کاغذ او و بر مذکور چسبائیده بر صدع جانب در دهند و نوساد
 و سمند پهل و نمک طعام سوخته بجانب مخالف یعنی سوط نمودن انفع و کاب
 نهار شکنی یعنی قبل طلوع آفتاب چیزی خوردن مفید و غیر این است و در اقسام
 سیرام یعنی قرینه طس که سیرام و مویست و قرینه طس خالص که سیرام مفید است
 و شیر غس که سیرام بلغمی است علامات هر یک آن کلیته در اوایل کتاب نکاتش یافت
 در اول فصل قیصال نمایند و در ثانی نقوع تمر بندی و الود شیر خشک و عناب و تخم
 دهند و در ثالث بادیان و تخم کهرس انسون و مویز منقح و بیخ اذخر و اسطوخودوس
 بچوشانند و کفند آفتابی یا کرده دهند و بعد حصول نفع حسب قاعده مسهل دهند
 و در اول و ثانی باهم تنقیه حسب موقع و اقتضای وقت مسهل و عمل جایز خصوصاً
 بحالت غشی عمل مناسب تا ماده از اعلی باسفل آید و بعد از تنقیه در این بر غشها
 بار در اول و ثانی و تدبیر روغن که در در ثالث واجب و پاشویه و شامخ کردن و
 لکن در کردن و نطول نمودن مفید و بسین مرغ زنده از میان دو پاره کرده الا شتر
 بر آورده و همچنین کبوتر بچه و بان آرد مویز مرغ بر روغن کل خواه کاوه بهر سه قسم
 نافع غذا در اول و دوم آتش جمود در ثالث کپوری مویز و اگر تپ باشد روغن زرد

در هر قسم نماند صفت پاشویه جنب الثعلب کل منقشه کل نیله فر کل خطی که
 در توله برک سرد بسوس کندم بهر یکی یک چنانک تک کهاری دو توله در آب جوشانند
 بدستور پاشویه فرمایند فاند به در عمل به نسبت مسهل او زمان افزیند بقدر اللضا
 و هر روز نند بار عمل سازند و بهر بار اول باب و تک تحقین نموده بجده بادویه کنند
 و در سه مرتبه نمداری مفروط و ماشری که آن درم گرم و موی روی و پیشانی است
 و عضایه وان در ویست که در بهر ذو ابر و متصل بصله یای پیشانی عارض میشود و گاه
 در یک ابر و میباشند علاج منبیل مرسام حار نمایند و در سرد که آن ظلمت و تاریکی
 است که عارض میگردد بصارت را وقت برخاستن و حرکت کردن و چون
 آشمتداد کند و سرد کرد و اند و بهیچ چیز در نظر نگردد نماید و اوله گویند علاج حسب
 تحقیق کنند و پس از تحقیق غاغر و عطوسات و شموات مناسبت بکار برند اما علاج فالح
 و آن استخوان یک شق بدست طولاً از سر تا قدم و صرع و لقوه و شنج و آن
 تند و عصب و از جهت مبد و اوله جهت خلاف چنانچه عصب بیچ جانب حرکت
 نکند و در غصه و آن حرکت غیر ادی بود و سکت و آن در بطون و مع سده تا آمد
 و حسن و حرکت اعضا باطل شود و حد و آن عبارت از باطل شدن جنس انسی است
 و اختلاف یعنی پیریدن عضو و کنز از یعنی شنجی که در چرخ کردن افتد و گاه بوس آن مرضی
 که آدمی در خواب نندارد که چیزی که آن بر سینه اوست ما و ارامی فتبار و و نفس
 آتک شود و وجود و آن مرضی است که آدمی ناگاه بریک حال ماند قهقهه نشنیدد

ای زان کجاست
 و چشم مسهل سازند که کجایی از
 در غیر این تقدیر و علاج
 و در این کس که در این
 و در این کس که در این
 و در این کس که در این
 و در این کس که در این

۶۰ ریلک جانب راوی لغز
 ای زان کجاست
 یعنی بگردان ادوی
 یعنی بگردان ادوی

قوی است و در این بیماری
 قوی است و در این بیماری
 قوی است و در این بیماری
 قوی است و در این بیماری
 قوی است و در این بیماری
 قوی است و در این بیماری
 قوی است و در این بیماری
 قوی است و در این بیماری

و غسل آب سرد و جماع محفوظ دارند و بعد حصول نضح تقویه سازند و بعد تقویه و تقویه واجب
 دانند یا نخورند و آن مرضی نیست که صاحب این اراط فاسد و اندیشهای باطل لاحق باشد
 همیشه در میان و اندوه مند بود و بغیر سببی علامت اگر از اجتراق خون بود مرض همیشه شادوان
 و خندان باشد و اگر اجتراق صفرا باشد خضدنک مضطرب بود و اگر از سوراخها باشد خفناک گریه
 و فکر مند بسیار باشد و اگر از اجتراق بلغم بود باکسل و سکون علاج الکر اجتراق خون باشد و قصد
 و یا با سلیق و بعده قصد صافن و تجویف با شرط بر ساق یا پانهنه بعده نقره عناق البجاری و نیل و زکاو زبانه
 و اسطوخودوس و تخم کبابسی بک کلقتی واده تنقیله مطبوخ افتیمون و زاینده و بعد تقویه و المسک
 و طلمبرنی با ورق نقره و عرق کاوزبان بر چیره رای طیب باقتضا فرماید بدینند و تدبیر با دیان
 بارده سازند و از گوشت بز غله و جوجه مرغ و اسفناخ و بقلقه الحما و کدوی و از
 و روغن بادام خواه کا و غذا سازند صفت دو دو المسک طباشیر سفید کلسنج
 کشنیر خشک صندل سفید تخم خرفه مقشر هر یکی چهار درم که با شمع بسد ابریشم
 بمقرض از هر یک و دو درم مشک بتقی دو دانگ نبات سفید و قه حصه چنانکه رسم است
 مرتب سازند و از سه ماشه تا شش ماشه همراه عرق کاوزبان مستعمل سازند و در شام
 خور ایندن مفید صفت آن کلسنج شش درم سعد بخدیم قره نفل مهملک سنبل الطیب
 اندر یک درم قره زرنب زعفران سه درم امله نوکیر طل الکر از در صفت
 بر طل آب چوتشانند تا بر طل رسد پس بیالانید و نصف رطل عسل مصفی امیخته و آب کرم
 باز چوتشانند تا غلیظ شود پس فرو دارند و ادویه بار یک ساخته در آن امیخته و بعد

و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده
 و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده
 و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده
 و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده
 و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده
 و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده
 و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده
 و مسهلات فلفل تا ماده بقیده مع کرده

افکار فتنه نینب با نونیا
 اعتبار حسن بود ۱۶

از دو ماه استعمال سازند عشق از قبیل مایخولیا است و بهترین علاج و منی وصال
معتوق است جنون یعنی دیوانگی و آن اقسام است اگر با غضب و ایزد بود
مانیا گویند و اگر با خنده و بازی بود از الکلب و اگر با ترش روی و فریاد مردم بود
قطرب خوانند و هر جنونی که باشد مرتبه او بالاتر از مایخولیا است و علاج آن مثل
علاج مایخولیا است الا در جنون بشر طیب دماغ بیشتر توجه فرمایند حکایت زنی را
که بعد پانزده ساله بود بخته جنون عارض شد و از علامات تحقیق پیوست که مانیا است
و سبب آن احتباس طبع بود و بیوتی بسیاری پرسید داشت اول چهار الجین
تفقه با ختم بعده دوار المسک بار و نوشدار و دادم بجزه شخصت روز صحت یافت
بعده با دوار طبع مشغول گشتم نه کام و نیز که اگر جار باشد بتغییل بار و گوشند
و اگر بار و باشد تدبیر جار نمایند کما مرآت و در حالت غلظت ماده تفقه سازند
رعد اگر رموی باشد فصد سرد و نمایند و اگر از صفرا باشد سوسن بسیار بیان
کوبای دهد علاج هر دو زیره سفید پوست بلبل زرد و لوده شبانی پیگری بیان بود
گو کنار سائیده اندرون و نیزون چشم ضما و سازند و دیگر چاکسو مقشقه پوست انار شیرین
زرد الجین پوست بلبل زرد رسوت پیگری بیان کل ارمنی هر یکی دو ماشه باب
عنب الثقلب سبز و آب لیموی کاغذی سائیده ضما سازند و این هر دو نسوز اکثر
تجربه احقر رسیده است و در رسد بلغمی و سوداوی که علامت هر یکان پوشیده نیست
رسوت کل ارمنی شب یمانی هر یکی شش ماشه افیون سه ماشه قرنفل یک ماشه عطران

چار سرخ در آب عنق الثعلب سبز سبائیده میگردم ضما د نمایند و علاج دیگر امراض
چشم از مطولاب جویند و در ظرفه این بر سره تجربه احقر رسیده صفت آن زبد البحر
پیشکوی خام شور قلمی شیشه کلج که در لکهنه و غیره اطراف مغرب در آن عرق کیوڑه
و کلاب می نهند هر یکی شنشما شده با میران چینی یکینم ماشه کل کجی چهار ماشه و کلاب تا هفت
سائیده در چشم کشند خواه ازین ادویه میل طیار لماخته در چشم کرده ایفیده باشند
کحل حجر به اوستادی غفر الله ذنوبه جهت بیاض و دمه و ظلمت بصر و خیالات
و ابتدای نزول آب و نشف بر طوبات و تقویت چشم صفت آن سره سیاه دو ماشه
استخوان خرما سوخته سر و نیم ماشه سادج پهنی یکینم ماشه نشاسته هفت ماشه
سره سیاه چندی در چشم کشند ایضا بمنه برای سکل و نزول حمرة و جاله و بیوه
و دمه مفید ما میران چینی شب یمانی کف در یار شن جوبت بر سره اصغها فی هر یکی
سه ماشه سنگ بصری دو نیم ماشه مر و ارید چا مسرخ همه در ادوازده پاکس کل نموده
در چشم کشند برای تموه بصارت مولفه اوستاد اوستادی فردوس اشیان
صفت آن سنگ بصری پنج تولم دراید ناسفته دو تولم ما میران چینی درق طلا هر یکی
شنشما شده مرجان یک ماشه غیر از طلا جمله ادویه را هشت روز با احتیاط تمام اول باب
لیلکه تا چهار روز و بعد از آن چهار روز در کلاب بر سنگ سماق یا چهماق صلابه نماید
روز نهم درق طلا و اخگر ده سحق باید کرد تا که تمام نهم روز بشود بعده در چشم کشند
شبکوری پیار الکا و زر و جو به هر یکی یک ماشه با شیر زنان سائیده پخته

کتابت علی محمد قاسم
اصغری ملک الاطبا حکیم زاهد

بدان تر کرده سوخته انرا در چشم کشند اما امراض گوش باید دانست تا وقتیکه در امراض
 مادی تنقیه نشود و او پیر گوش نچکانند و او پیر بار و بالفعل در گوشش نباید انداخت
 که بالفعل عصبه اضر و او در گوش اگر سازج بود تحقیق حار و بار و تعدیل بالعکس است
 و اگر مادی بود تنقیه نمایند و اگر گرم بود برک شفا لوجوشانیده با سرکه و ضمیر در گوش
 چکانند که گرم بمیرند و آنجا که قرحه باعث گرم بود بتدبیر قرحه مشغول شوند و وی
 وطنین آواز کرد گوش سخت باریک باشد طین کوبیند و اگر نرم و بزرگ بود و در خوا
 علاج بعد تحقیق باز السبب پزند و اگر از ذکا پس بود کله پاچ و پیر خوراند
 و برای رفع درد بار و سازج و ریج برک مدار برایش نهاده هرگاه گرم شود آب ان افشرد
 و نیز حلیت در آب حل کرده و نیز آفتاب در آب جوشانیده در گوش چکانند
 نفع میدهد و در رم جار سازج افشرد که کولی مها و آب برک کاسنی سبز و آب
 برک عنب الثعلب سبز و همچنین باد نجان برایش نهاده و آب افشرد آن قدر سی
 پدید انکاسائیده در گوش انداختن در بر اسد کن کند و در عم راهان نماید و این
 مگر تجریه احقر رسیده است و از جمله امراض بینی رعاغ است یعنی بر آمدن خون
 از بینی دست را از بغل تا کف دست و پای را از بن ران تا کف پا باید بصب
 و آب سر کین تازه خرد بینی چکانند مفید و ضمغ غزنی و دم الاخوین و پشگری
 رسوده در بینی و مند و یاد رخانه عنکبوت تر کرده به نهند و آب تلسی جنگلی باغبار آسیا
 و طور سازند و سرش و کل ملتانی بر صد عین و حمر سپانند که فی الفور بند خواهد شد

اگر قرحه باشد در گوشش قدم در دست
 و بدان بیم علاج اول قرحه را با آب
 نشویند بعد از در وقت سومین
 شسته و قبل از او در گوش نیند
 انبوت و دم الاخوین و کله پاچ و پیر
 و از سازج و پیر در گوش
 الوده بر در اندام
 اینی اگر از اجزیه معده بود و تجویز
 منفع و منع جان مشغول شوند و آب
 نشویند بعد از در وقت سومین
 و از سازج و پیر در گوش
 الوده بر در اندام
 اینی اگر از اجزیه معده بود و تجویز
 منفع و منع جان مشغول شوند و آب
 نشویند بعد از در وقت سومین

اینگونه مرضی نیست که با طراف و نواح مشرق کثیر الوقوع است و آن شبوری است ^{سست}
 که در الف پدید می آید و تا که نخته گردیده مازو نه بر آید تپ و سوزش و التهاب لاحق می آید
 علاج مردار سنگ در روغن گل ساینده مکرر ضامد سازند و بوییدن فاسفس و مالیدن خون
 و بی مزیل این مرض و بزنی عدم اعاده مفیدتر است امراض زبان و اسنان و لثه و ررم
 زبان اگر دموی باشد فصد سر و کنند و در دموی و صفراوی تا سه روز گذشته
 باشد بشیره تخم کاه بود تخم کاسنی و تخم خرفه و عنب الثعلب و بعد از آن آب که رنب و عنب الثعلب
 و لعاب تخم کناب و در آن خطاط بطبخ بالون و اکل الملک و منقشه و مغز قلوب خیارشیر
 منضمه بسیار کند و بلغمی بعد تنقیه غسل تنها و یا بصقر و ایارج کدک و در سوداوی بطبخ
 انجیر و حلیم و در روغن منقشه غرغره سازند **قلل** ع اگر از ماده باطنی یعنی تبخیر معده بود
 تنقیه سازند و اگر دموی صفراوی باشد فصد سر و نمایند و غرغره قسیمیکه روزی
 ذکر یافت بکار برند و آنه الاچی خورد و کلان و طنانا کل ارمنی و طباشیر کاوزبان
 و جاکسی سوخته هر همه و یا کم فیش در هر دو قسمه برور که زبان نافع و در بلغمی مایه ان و بلبله
 و عاقر قرحه و زهر کبوتر شایسته تغرغره نمایند و اگر سوداوی بود برک جنا بخامند و مغز
 کاوزبان و دیگر در قلل دموی و صفراوی بتجر به احقر رسیده کاوزبان سوخته شده
 بزهره خطای اینزروت پوست تر بر سوخته هر یکی ششماشته چمال کوندنی چمال مبول
 هر یکی سوخته بر زبان پاشند و در بلغمی و سوداوی برک انجیر چو اعت طباشیر کبوتر کانت ^{سخت}
 کباب چینی شور و قلمی هر یکی دو ماشه بوده بر زبان پاشیدن معمول احقر است

بخرد آن بدبوی و همین است علاج اگر سبب بخارات معده باشد تنقیه و تقویه معده
 نمایند و اگر از نزله باشد تنقیه و مانع بحب ایارج فرمایند و منسواک همیشه کرده باشند
 و حب المسک در همین دارند و گاه گاهی مضمضه بزوغن کل خواه کنند چهار کرده باشند
 صفت حب المسک فوغل قر نقل عاقر قرحا هر واحد یک گرم کلسنج صندل سفید بلبله
 هر یک دو درم طباشیر نیم درم مشک کافور هر یک دانگی کوفته بچینه کجکباب حب سبب سازند
 بیاض شفت یعنی سفیدی لب ای عرض غیر از برص است زیرا که سبب این عرض فساد
 خوشت بر طوبت خام بلغیند منخه علاج بعد تنقیه و غن یا سهوا یا چتری در بینی بچینه
 و از آن غلظه غلیظه بر پهن نمایند و آنچه تجربه احقر رسیده اینست بیاهی تخم پواژ حبیه هر مساو
 الوزن کوفته بچینه و آب اورک جوپ طیار ساخته در سایه خشک کرده نگاهدارند و در
 آب اورک حل کرده ضماد نمایند اختلافی یعنی پدیدن لب علاج اگر غلبه خون باشد
 فصد نمایند و اگر باد غلیظ باشد بتدبیر تخلیج مطلق که گذشت مشغول شوند و آنچه
 از مشارکت معده بود و غشیان و فواق بران گوهای و بد مقدمه می است بقی و جمع
 گیرد و آنچه از دماغ بود مقدمه صرع و لقوه است علاج حسب سبب تنقیه و تعدیل
 فرمایند بنور لب تدبیرش تنقیه است و بعد تنقیه علاج همانست که در قلع گذشت
 جنبش دندان علاج سوای حبیان و شیخان که مقتضای طبایع او شانست و غیر
 اگر غلبه خون باشد فصد کرده نمایند و اگر غلبه رطوبت باشد و آن کثیر الوقوع بعد تنقیه
 بحب ایارج این ستون که تجربه احقر رسیده بکار بر مدص پوست با دام سوخته

پوست مصلحی بر روی فوفل سوخته بر یکی با سویه ساشده بدنمان بالند
 دیگر عینا که ششین ز روز دوازدهم جان طباشیر سفید سونا که بی مالین خورد و هر دو ماشه
 مصلحی بر روی گیر و فوفل بر یکی چهار ماشه بدستور بنون لیا رنموده بکار بریند
 و اگر گاه کله‌ی خون این بدن آمده باشد گیر و دو دم الاخوین و کات پاپریا بر یکی
 چهار ماشه اضافه سازند غرغره برای استحکام دندان مجربست عجب الثعلب
 تخم خطمی بر یکی شش ماشه اصل السوس شش چهار ماشه پوست خشخاش پنج عدد و عذبه
 پنج ماشه کلنا رنجید و در آب جوشانیده وقت خواب غرغره فرمائید و درم لهماه
 اگر رموی بود و صند و اگر از اخلاط دیگر بود بعد تحقیق تنقیه و غرغره فرمائید و اگر
 استرخاء لهماه بود شب بمانی و پشاح کوزین سوخته و نوساد و باریک ساخته بکف
 میل نهاده ملازه ببرد و این غرغره در ورم ملازه معمول است عجب الثعلب
 بنفشه تخم خطمی بر یکی شش ماشه پوست خشخاش عسل و عذبه نه ماشه عدس سلم
 و کتوله کلنا رنجید و در آب جوشانیده غرغره بنامند خنثاق علامت آن دره
 نفس زدن و یادر چیزی فرو بردن و یادر هر دو دستور افتد علاج اگر دم و صفا و
 باشد رکب قیفا و یارک زیر زبان کشانید و باید که خون اندک اندک دفعات
 بکیند و برای رفع قبض تنقیه ساخته از آب سماق و مسکه و کلاب و سنگجین و عدس
 و تخم کاهو و تخم کاسنی و کشمش خشک و شربت عناب جوشانیده غرغره نمایند و بعد ظهور
 ورم بطرف خارج ارسال علوی و محاجم واجب دانند و در حالت انفجار بعد از ای آن

ای وقتی قبض بود بخورد و در آب
 ای وقتی که در مقدار مقدم از آن
 نه اند

نند ای شش ماشه کاهو و تخم کاهو و تخم کاهو
 تا در یک سازد و آنند

و غذا آتش جو و دال عدس و هندوف و در و کلو و دانی بسیار بر و بر کلو و صفا و اسنان
 آما تدبیر غریقی و قتیله آدمی را از آب برارند بشرطیکه نفس باقی باشد اگر چه بیوشن شده
 باشد و اثر کون سازند تا که آب برآید و فلفل دراز و زنجبیل در سه جو شایند و کچلویش
 ریزند تا بهوش آید بعد حریه آر و خود کوشند پس اندوا عرض رید و بعد از آن
 ربو و ضیق النفس و این هر دو مرض یکست و نزد اکثری الفاظ مرادند و بعضی
 فرق کرده اند اما ربو از ضیق النفس صعب تر است علاج پس از تنقیه عناب و بزکتاب
 و حله و زرفار یا بس و پستان و شربت بنفشه جو شایند و مالیده پد بند و سیزه بر
 بزکتاب و دیگر کرده بز چرب دارند و یا بسات ندهند و این صفتوف برای ازاله
 هر دو مرض تجربه احقر رسیده است کندم پاک بقدر حاجت در سلو جو کالی آب نارسید
 بسوزانند تا مثل انگشت شود پس در چوب هموزن جنط حرق بسوزانند بقدر
 نصف اخراق جنط مذکور و با یک بسایند و زاول پنجشنبه و نیم با آب گرم و بر
 یک عدد و به اضافه سهارند تا بجاوه دیگر در پس میشود و زن او و در روز پنجگاه و یکم سیزده
 دو حبه و کو حلت در هفته عشره دفع شود مگر تا ایام مذکوره خوردن او و در هفتون سهارند
 که اگر این مدت تمام شود باز عود کنند و در سه روز یا از منقبات و در سه رطب و قتیله
 یقین کرد که ماده باقی مانده یا بسات و مانند نفس الدم یعنی بر آمدن خون اندوه
 اگر قلبین باشد اطراف یعنی دست و پا از رفاذه بندند و آب عناب بخندانه و میدانه
 سه باشد و شیر تخم حزن و کوشیده بیخ انجبار هر یکی ششما شده و روق کا و زبان با نژده

ای سوزن بند چوب انجبار است
 سیدکله اخراق نصف اخراق
 سینه باشد

اگر ماده بلغمی بود نخستین ماه الاصول اوده نفع سازند صفت ماه الاصول بادیان
 پنج بادیان پنجگانه هر یکی ششما شتیج چیک چار ماشه در آب جوشانیده کلقته افشانند
 و نوله حل کرده بدهند و بعد حصول نفع تنقیه فرمایند و خاکستر درخت انکوره و سوسن
 و زعفران و زنبق و سنبل الطیب ضامد سازند و اگر سوداوی باشد و ان بی حراره بود و روغن
 آید انچه در مغز فلوس چهار شنبه ایخته سه روز بدهند و اگر زمین شود و صلب گردد
 در صفت سنبل که صاحب طب اکبر نقل کرده باید داد و درستی و تهوع و غشیان
 اگر صفرا باشد از سنگین و آب گرم قوی بسازند و برای اسپهان طبع بیلید با ایارج
 بقر انبوشند و در بلغمی طبع شب و سنگین غلیظی سازند و کلقته بار از یانه
 کشیدن مفید است و در سوداوی چنانکه در بلغمی نکار شیا فیه و برای رفیع
 غشیان و تهوع این چنین معمول است زرشک نه باشد و نه میل چهار ماه
 و چینی بود و نه خشک هر یکی چهار ماشه نمک لاهوری یک کینه باشد در آب سائیده
 و فحش سازند قدر سه مرتبه در روز
 و فحش که چیزی از معده برآورد
 و نوع آنکه حرکت است و سوسن
 چیزی را باید و غشیان حالی است
 باعث جوی پس اگر دام بود
 مقلات نفس نامند از آنجا

صفتان سنبل طاع او خربزه
 در اوند را چینی قصبه از پیوسته
 چینی سودم زعفران انیسون
 فسطیح نافع سیاه آب هر یک یک گرم
 نقل مصطکی برای در درم اشق
 اشق و نقل او در شکر حل
 کشید برای اوزار از آنجا
 فحش سازند قدر سه مرتبه در روز
 فحش که چیزی از معده برآورد
 و نوع آنکه حرکت است و سوسن
 چیزی را باید و غشیان حالی است
 باعث جوی پس اگر دام بود
 مقلات نفس نامند از آنجا

۹ ایاز علاج دوم جگر و معده

بعده مضمونی برآید و بیشتر فراش روده است و علاجش بعینه علاج سوج است
 حرقت معده یعنی سوزش علاجش قی فرمایند و همچو جین مقویه تقویه فرمایند
 و در سوداوی که از شیر ز معده افتد فصله سلیم یا باسلیق از چک کشاید بسیار
 یعنی سختی و سبب وی خلط غلیظ سوداویست که در آورده معده دیز و علاج آن
 گرمی بود که باسلیق زنده و موم خام بر روغن گل محلول ساخته بر نهند و از کوشش
 فرمایند و اگر آثار سردی ظاهر باشد با بونه و سنبل و بنفشه و سیخ از خرد و حلبه و مقل
 و بادام تلخ و پیدماکیان رضاد سازند و قرص سبیل که بالادور و روم مغده مذکورش
 بکار برند و زرب و زلق الامعا و آن فساد معده است بمعنی جریان سنگ
 علاج اگر سودا فرج بار و باشد معالجه حسب سبب نمایند و اگر از شور و قرص
 باشد سفوف زلق الامعا که مسخی بچار تخم است بدینند و اگر از ترل باشد سهال
 گویند علاج بتدبیر نزل که کوشند و بیه که منع نزل کند کلنا کثیر اضع غیر
 در عفران با شراب ششاش اینچونه بدینند ایضا و در احم صبح عربی خستاش رب السنو
 نشاسته کثیر از عفران تخم کابو کوفته بجمه اقراص سازند و یکم شقال هر روز دهند
 تا که تقویه تقویه دماغ نشود و اصل با نسداد سهال توجه نفرمایند زیرا که سبب
 هرگاه از منقطع شود سهال خود بخود بند خواهد شد و باقی علاج اقسام سهال
 جویند و آنچه برای سنگرمی تجربه استادی اعلی الله مقامه سینه ایست اما
 یک عدد وانه میل زیره سفید سماق برکی دو ماشه حب لاس کنیم ماشه کشمشک

صفت آن اسفود
 و آنکه چو دانه کبریا
 که قوت بسیار
 و آنکه در وقت
 و آنکه در وقت
 و آنکه در وقت

مراره بود و سیاه از سبز اما برقان زرد پس اقسام وی بسیار است علاج آب برکاسنی
 سبز مروق و آب برک عنب الثعلب سبز مروق آب زرد شک آب انار ترش با سنگین
 ساده نموشند و بعد از المرض اکثر حضرت چشم باقی می ماند تخم کیده در سرکه سائید
 در محترین استنشاق نمودن و نیز قدری کونیل برک بید بخور کوفته بقله بسیار
 کولی بستن و بردن همراه آب تاسه روز و غذا شیر و برنج خوردن و تاسه روز عادت
 حقه و غیره برود باشد ترک نمودن تجرید حکیم غلام مصطفی خان جموع برادر زاده حکیم یوسف
 مغفور و بلوی که طبیب حاوی بودند رسیده است و برم طحال بدانکه این عرض
 صعب است خصوصاً در دیا مشرق اکثر باستانه قوا حی رنج و دوق و ذبول انجامد
 و هلاک سازد و وی اگر حار بود تپ لازم باشد و اگر در ویست تنوبت ربع است
 و اگر صفر او نیست بدو رغب و دیگر اعراض هر یکی پیدا بود علاج حسب الخلط تنقیه نمایند
 بعده تعدیل سازند و اگر از چوب جها و طرف سازند و آب و طعام در همان طرف
 مطحول را دهند در مدت چهار و تر ابل شود شرب الطحال معمول سلطان الاطبا حکیم
 مغفور که بنوی پوست نیم کاسنی نیم کوفته تخم خرنوب نیم کوفته تخم کاسنی نیم کوفته کلر خ
 بر یکی دو توله پوست بچ کبر شکاعی افیمون در صر بسته بسفنج فستقی صغیر خرد
 پنج اذخر برک کا و زبان بر یکی یک توله برک جها و چهار توله تخم خیار پس سه توله مر
 سی دانه الوبخار است و آنه تمهندی . اتوله شب در غرق عنب الثعلب یک انار
 آب برک عنب الثعلب سبز مروق آب برک کاسنی سبز مروق بر یکی یا و انار خیسایند

صبح جو شامینده نالیده ضامنوه سکه انکوری یک انار شکر سفید کینیم انار بقوم آورد
شربت طیار عار بند و نوله صبح دو بوله شام در عرق جها و خواه عرق کاوز بان پنج بوله بنوشند
ضماد مجوزه مغفور بلهوننج کبر خاک ستر خوب انکور سوخته هر کی ششماشته پوست بلیدم
یکتوله در سکه انکوری مساینده شیر گرم ضماد نمایند عرق مجوزه مغفور بر لی و درم طحال
که تب و سر فیه باشد باد آور و شکاعی مغز تخم تر بز کل نینت هر کی دو توله عناب کل نینت
اجمل السوس مقشر برک کاوز بان کل سیونی ورق نهتره مغز تخم کدو تخم خیارین
خاکسی برنگی چهار توله الونجار او انار کمر باب گرم خسانیده بدستور عرق کشند
از ده توله تا پانزده توله بنوشند برای تذبذب صلابت سپرز حمر به حکم شریف جان
دنبوی مغفور در حالیکه تب نباشند نوسا و ریندرم سوده آب برک ترک بختوله
بلع نمایند و شرب و کچند مساوی بگیرند و بکوبند و گرم کرده بر سپرز ضما سازند و حمر به حکم
بجالیکه تب نباشد صبر سقوطری دو جز اسپه که خام یکجز کوفته بیخته در آب کبیکو در شسته
حب با بقدر بخود طیار ساخته بقدر مناسب در عرق جها و بجهند ضماد معول احقر
که در اکثر بجز حافیه افتاده قوه الصباغین صبر زرد و جد و اسبج کبر تخم شبت تخم ترب
اشق طبلب هر کی چهار ماشه مغز فلو ششماشته در آب برک غنبلب کبک مشیر سکه انکوری
ساینده شیر گرم ضماد سازند و ز سبب وی صفر بود نشان نش است که نخستین
اسهال صفراوی آید بعد صفرا با خراط مختلط آید بعد با خون و خراط و لزوجات است
علاج لعابات و مغزبات با شسته لسان المحل و شیر تخم زرد و شیره لجنه التین

بلیله کابلی رسوخ پوست بلیله منقی مغز تخم نیم مغز تخم بکاین هر کی ششماشته
 کوکل سه ماشه گرفته بیخته و بلیله جلات جدا گانه در قدری روغن بادام خواه گاو چرب
 کرده بآب برک لکه رنده خوب طیار بساخته یکماشته همراه عرق بادیان خورند و اگر
 انسداد خون بشرط بالا منظور باشد کل ارضی و کبریا و دم الاخوین و کلنار فارسی هر
 چهار ماشه در جنوب جاده کور افزایند اما سو مزاج کلید یعنی کرده اسباب سازج و مادی
 و حرارت و برودت در یابند و در کمره اگر ریخی باشد از نابونه و شبت و تخم خطمی و
 و سبوس کندم تکمیل سازند و بادیان و تخم قرطم و پرسیاوشان و تخم خرزبره و حب القلت
 با شربت بزوری حار بنوشند و اگر از علیه صفرا و دم بود فصد با سلیق نمایند و آب
 کو بخار او تخم خیار سبز و خار خشک در عرق بادیان خواه غلبه الثلج جنسای رسیده
 شربت بزوری بار و اعینه بنوشند و اگر بلغمی باشد تخم بلیون تخم خرزبره حب القلت
 فطر اسد بلیون بادیان پرسیاوشان تخم قرطم تخم کرفس تخم خطمی تخم ترب مجموع
 بویا کم و بیش با آب برک ترب و آب برک غلبه الثلج سبز مرقوق و شربت بزوری
 معتدل بنوشند و اگر قرحه و یا حصاة باشد بعد تحقیق سبب بعلاج آن پردازند
 و در مثنائه اگر حار بود فصد با سلیق نمایند و ابتدا و بعد نه روز فصد با بضع نمایند
 و ملین مبارک آب غلبه الثلج بدیند و در ابتدا در آنات قویند پسند و راه ادعات
 صرف ضما و فرمایند و هرگاه مادی روی جمع شود و فضع کند با فضا و و منقیده گوشند
 و اگر بار و بلغمی بود قوی و حقه حاد و شستن در این محلل و نوشیدن بدرات جالبه

و همچون نبوب کبیر و صغیر بخورد و مغز باه ام و فستق و دیگر نو که بخورد تا که تولید می شود
سوم آنکه ترک جماع زانی طول اتفاق افتد و ضعف باه آر و علاجش به تکلف خود را
مائل بد انطرف سازند و نظر بر تساقه حیوانات و اصغاه حکایات جماع پروازند
و او ویر یا به خوردند و عاقرقره ها و بوغن مغز پند وانه بز عانه و نغین و قضیب بالند
چهارم بر آله تناسل ماده رطوبتی بلغمی ریزد مثل فالج و با ملاقات برین اتفاق افتد
علاجش مثل فالج است و حفته و حولی و مالیدن دو ابار بر بدن حنفی تخم طوق زده با
و بد نسبت اعصاب سرخ کرده و علاج دو زو کو کو چک در پنج ذکیر که با یک
شعری که داشته چسپانند تا که آب و خون فاسد بر آید بعد زلوی خشک عاقرقره
براده و ندان فیل خراطین خشک که پنج کبیر سفید بر یکی بکنوله پیر پوتی تخم باد نجان
ششماشته کوفته نیمه در پارچه سفید شمش بچ تلی است از دو پوتلی تا سه و در عروق سفید
عاز و پنج ران و نغین و قضیب حشفه گذاشته که سازند بعد از دو پوتلی دیگر
تا سه روز و شراب دو آتسه پس از آن از دو پوتلی بلیقه در شیر بر میش تا سه روز
بدستور اول که سازند و هر روز از شیر و عرق و شراب تجدید سازند و تا استعما
اب بر قضیب نرسانند ایضا تکمید برای مخلوق که پوچی سفید بلا در عاقرقره جاز به
زهر تیلیا پوست پنج کبیر سفید مالکنگنی تخم به توره هر یکی دو درم قر نعل ششماشته
جسب سده پای زکس هر یکی بکنوله فوفون جو لبه او چند بیدستر هر یکی سه ماشه
مشتش پوتلی طیار ساخته بدستور و عرق پیانو شراب دو آتسه و شیر بر میش تکمید سازند

ششماشته کوفته نیمه در پارچه سفید شمش بچ تلی است از دو پوتلی تا سه و در عروق سفید
عاز و پنج ران و نغین و قضیب حشفه گذاشته که سازند بعد از دو پوتلی دیگر
تا سه روز و شراب دو آتسه پس از آن از دو پوتلی بلیقه در شیر بر میش تا سه روز
بدستور اول که سازند و هر روز از شیر و عرق و شراب تجدید سازند و تا استعما
اب بر قضیب نرسانند ایضا تکمید برای مخلوق که پوچی سفید بلا در عاقرقره جاز به
زهر تیلیا پوست پنج کبیر سفید مالکنگنی تخم به توره هر یکی دو درم قر نعل ششماشته
جسب سده پای زکس هر یکی بکنوله فوفون جو لبه او چند بیدستر هر یکی سه ماشه
مشتش پوتلی طیار ساخته بدستور و عرق پیانو شراب دو آتسه و شیر بر میش تکمید سازند

سرعت انزال علاج آن گان باوه کل پسته کل فوفل کل سینبل کوند و باک کوند ببول
 کوند سینبل مغز تخم کنول کینه تخم فولسری براده صدف خام کرم کس کوند و باوه کوند ببول
 بلاس کونین درخت برکد ستا و کونین درخت تخم انجیر باغی زیره کل نیلوفر سیمرگی بکتوله براده تخم
 برکد اسکند ناگوری براده مغز تخم تخم میندی تخم ببول کل ببول موسک سینبل
 برک ببول هر یکی دو توکه کوفته بخیخه سفوف ساخته برابر نبات سفید افنجیته یکیم توکه
 باشیر ماده کاو پا و آثار بلع نمایند و از حموضات و مویج سرخ و عبا شتر تا استعمال
 پر بیند سازند و این نسخه مولف سلطان الاطبا حکیم زامخ علی مغفوره لکنه است
 امراض حرم عقر علاج آن بالتفصیح و در مطولات این ضاعت است اما آنچه
 تجویز احقر سیده اینست که سفوف براده عاج بقدر ششما ششما زین بعد از غسل
 حیض تا سه روز موقوفی بخورد و با شورب خود نبرد یکی کند انشاء الله تعالی در ایضا
 بلکه ماه حامله کرد و عسر و ولادت مالدن روغن بادام خواه روغن کنان
 خوزه چوده مانع آنچه با خاصیت مفید اینست که قلع سنگ حقیقا لیس در دست چوب
 حامله دهند و انگشتری حدید و بسد و سلخ الجید بران راست بر بندند و پوست خیار
 چار مثقال در شیه چوشانید و شیر کرم بنوشانند احتیاس طمت اگر سبب آن
 غلظت دم بود بترقیق آن کوشند و اگر قلت دم بود باد ویر مولده مشغول شوند
 و اگر سمن مفرط و ریاح غلیظ مانع بود بعلاج آن پردازند معمول احقر اینها بسیار است
 سداب مشکط امشع تخم خربزه نیکو کوفته هر یکی ششما ششما خار خشک چار مغز هر یکی ببول

پوست انکاس مغمما شده و نیم انار آب جو خاشا نیده هر گاه نصف بماند صاف نموده شربت
 معتدل و دو نوله حل کرده بنوشند و شب بد آنکه این نسخه برای اخراج جنین مرده
 و تسهیل ولادت هم بکار آید و تجربه زبیده است او را طمعت یعنی استیاضه مط
 علاج شیرینجی را ششما شده و عرق غلبه بر آرد ده دم لاخوبین پاشیده
 بنوشند و جفت بلوط و حب الاس و کبدر و دم لاخوبین هر یکی یکجا شده سوخته و در پوتلی
 جنون سازند و دم رحم بر اجامت حار و بار و ملوفا و ارند که قلیل باشد شیاو
 بیره تبرک عنده الشلب سبز یا عرق فلوس کافینست و اگر صلب و مضمین شده باشد
 بیره تبرک سنبها لوسن و تبرک غلبه سبز و تبرک خطمی سبز و تبرک کاسنی سبز هر یکی
 بمقداری کوبیده نمک لاهوری یکجا شده صبر زرد و مغز فلوس بزرگتان تخم خطمی جلبنه
 بپزی دو ماشه بار یکساننده با هم میخیزد فدام و خلف نهند و اگر متعذر کرد و بر اخراج
 بیره غلبه الشلب سبز تخم کاسنی کل منفسه صبر زرد و نمک لاهوری هر یکی بمقدار
 صبا سب گرفته همول سازند و بعد اخراج ریم بجملاج قره منغول شوند سیلان
 رطوبت نشنا علاج کل و باوه کل پسته کل ببول صمغ و پاک پوست بیره من پسته
 کوفته بخیته مساوی وزن شکرتری امیخته هر صباح یک نوله خورامند چهار نوله و اسام
 مغز سیار است و اینجا بحسب خلط چهار کانه بیان میشود و قسم اول دعوی دمان هر دو قسم
 منقسم میشود یکی آنکه خون گرم و زیاده شود بی آنکه متعفن نگردد و سوسو خوش نامند
 و دیگری آنکه خون متعفن شود و آنرا مطبقه خوانند علاجش اخراج خونست هر طریقیکه ممکن شد

و بعد تنقیه شربت عناب یا سنگین بناوه و آب برک کاسنی بعین فروق بدیند قشقم دوم
 صفا و لیست و اسباب و علامات صفا در مقدمه کتاب گذشته پس اگر ماده و
 داخله و ق بود بعضی شود تب لازم باشد و یک و زرد میان باشند او نماید و انرا
 عنب لازم که میزد و اگر ماده کور در رگهای حوالی قلب و معده جمع شود
 و عوارض شدید ظاهر گردد و آنرا تب محرقه خوانند و اگر خارج رگها که در آید غلبه
 پس اگر ماده صفا خالص باشد غلبه خالص و اگر با یکدیگر مختلط بود و ترکیف شدید شده باشد
 که امتیاز بینا نتوان کرد و غلبه غیر خالص گویند و اگر ترکیب باشد تمام است شرط غلبه
 علاج آلبوجار مغز تخم کدو تخم پالک تخم کاهو تخم خیارین مغز تخم ترنجبین کاسنی شربت
 شربت بنفشه شربت عناب هر چه بهر سه و مناسب باشد بدیند حسب مزاج
 و سن و فصل و غیر آن و اگر ماده صفا قلیل باشد و مانعی نبود هر روز به شربت
 باب الو و تخم بدی و کل شترخ و مک لاهوری تنقیه سازند و اگر ماده کثیر باشد
 ترنجبین و مغز فلوین خیار شنبه و آب قوا که بنزد و آفرانید و درین تب احتیاج
 پزائیدن ماده نیست بلکه تب خود منفع است و قرص کل بنهایی مرکز آن نافع باشد
 مگر اگر بعد تنقیه نوعی از تب صفا و لیست که درون کرم و سپردن هر بود و قسمی است
 که با غشی باشد اول را الیفور یا ونانی را حمی خشک گویند علاج اول بعینه علاج غیر خالص است
 و سنگین با کلفه صفا و علاج ثانی در وقت نوبت نان و آب لیون تر کرده
 چرت لقمه خوراندند قسم سوم بلغی پس اگر ماده مذکور شود در نواحی قلب و معده باشد

افضل الودعایه فی تریاق
 و در خیارین و ترنجبین و کاهو و ترنجبین
 و کاسنی و ترنجبین و کاهو و ترنجبین
 صفت و در حوالی قلب و معده
 سفید الیطیب هر چه در و در ترنجبین
 سودیم کاسنی اصل السوس
 هر یک چهار درم کوفته و در آب
 سازند روزان یکتقلان یکتقلان
 نوازه بر روزها سه و بدیند

محرور خوانند و فرق از محرور صفاوی که مذکور شد و محرور بلخی از آثار و علامات نمود
 و اگر خارج رکها مقتضی شود نایب گویند و لطف لازم باشد و بی لرزه علاج تامهفته
 سکنجبین محسلی و مار العسل که در روز وفا نخته باشند و همچنین سکنجبین سوده و کلقت
 بمرکه کلاب و بعد نفع تنقیه سازند و این قرص بعد تنقیه تجرید احقر ریشده است
 و سعی از بلخی است که در روز آید و بشب بگذارد و نوعی دیگر برعکس اول اینها را
 و شافی را ایلی نمانند علاجش تلطیف خلط است قسم چهارم هم سوداوی و این نیز
 اگر داده وی داخل رکها باشد و بعد لازم گویند و علامت وی لرزوم است
 و باید جوید این دو روز در میان فرستند شدن و اگر خارج عروق بود ریح دائره خواهد
 بود و بعد دو روز نوبت کند و چون که از روز ترک تار و ز اخذ روز چهارم باشد
 اینقدر استقامتی این جمعی باعتبار یوم است چون خمس و در بس و سبع و شمس و غیر آن
 علاج بروز نوبت حتی الوسع آب سرد و طعام ندینند و بنفع ماده پردازند بجز نای
 و بعد از نفع تنقیه نماید حسب الخلط دفعات و اگر دم محقره باشد فصد نمایند
 و سه روز راه رمل اسلیم باید کشود و چون این تب ویریاست بحر اعانت قوه باید کشید
 و پیریه سخت نباید کرد و بروز نوبت پیش از آمدن حجه ناری نهاده و بسیار کشیدن
 بهتر است حتی دق و او آنست که حرارت غریبه بعضا اصلیه خصوصاً در اول طریقت
 قیاسازد و ف و رابتدا شناخت این تب مشکل و علاج سهول و چون بر جود دم
 که آنرا ذبول نامند شناخت آسان کرده و علاج دشوار و علامات آن لرزوم تب

صفت تبی که کل غایت است
 اینست که سکنجبین
 یکی از نایبهاست که
 ششما را در وقت
 بوزن مشکالی و هر یک
 با قوه و با طبع
 در وقت

خصوصاً استند او بعد تناول طعام و سرفه خوردن و غیر آن که در حطوله مذکور است
 علاج بترطیب و تبرید کنند و آن برین پنج قسم است یکی هوای بخافه و مسکن و طبیب
 دوم آبن و تمیز بخار بدون سوزش نشیندگان و بر اعصاب بخین چهارم شرب و دود
 مناسبه مرطبه و جوده دادن پنجم غذای موافق خوب آیندن بمعمول احقر سلطان محرق
 ششش رقی رب السوسن و شکر تیغال هر یکی یکا باشد در خمیره خفته باشد ششش
 سرشته اول بخورند عقب آن عناب بخورند و هر یکی از این چهار باشد در خمیره
 مغز تخم کدو تخم کاهو مقشر بری نبه باشد بخرق عناب القلب و کاهو زبان هر یک یک
 ترکیه ماییده صاف نموده شربت بنیلوفر و نوله حلکه و ده بنوشند خوب سلطان نه بری
 معمول اوستادی مغفور صمغ عربی کثیر تخم خشتخاش رب السوسن شکر تیغال و بنه باشد
 مغز تخم تر بنه مغز تخم کدو و هر یکی یکا باشد عناب یکدانه انیون خالص چهارمانه
 کوفته بخله باب خاطر هم کرده بقدر خود خوب سازند و بدان کفازند عرق کافور
 و روغن و بخورده جناب حکیم مراد محمد علی مغفور اعلی الله مقامه صلوات الله علیه
 هر یکی یک نوله ورق شسته کاهو زبان بید خشک تازه برگ کاهو هر یکی پنج نوله
 جو مقشر تراشد کدی دراز هر یکی ده نوله ابرو و سیدب شیرین به شیرین به شیرین پانزده
 کشنیز خشک کل بنفشه تمکاسنی مغز تخم کدو و تخم خیارین تخم کاهو تخم خرد طباشیر سفید
 هر یکی پنج نوله براده صندلین ده نوله کافور قیصوری اکیلم نوله او کیه نوله کاهو کافور
 بقدر ضرورت در آب ترکیه کلاب عرق بید ساده عرق کاسنی عرق کاهو زبان

بر یکی پا و آثار افزوده و کافور بدین تجویز هفت آثار عرق کشند قدر شربت
 از پنج توله تا پانزده توله خاکمندی بد و فصل مرتب کشت فصل اول در بحران
 فصل دوم در معالجه صبیان فصل در بحران بدانکه بحران لفظ یونانی است
 و معنی آن فصل خطاب و در اصطلاح اطباء تغیری که باشد میلان بطرف صحت
 و یا بجانب مرض چنانچه شیخ الرئیس روح و رحیمات قانون ذکر فرموده اما میان این معنی
 که مرض عدوی باغی جسم است و طبیعت قتل سلطان حافظ صحت و بدن مثل نیزه و آنکه ابتدا ای مرض
 که دوران قتال واقع شود و در خطبات بالتصریح مذکور است بالجمله امر احض
 باجوری و ایام واقع فی الوسط و ایامیکه در آن مسهل جائز است مذکور میشوند
 اما ایامیکه در آن بحران نیک و تمام باشد بازده اند چهارم و هفتم و چهارم و
 و سیم و بیست و یکم و بیست چهارم و بیست و هفتم و نهم و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم
 و پنجم و ایام واقع فی الوسط شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و بیست و یکم
 و بیست و چهارم روز مانده بحران یا قصر باشد و بار تجویز خطرناک هشت روز
 شش روز و بیست و دوم و یازدهم و دوازدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و یکم
 و در آن بحران نه افند سیزده روز است بیست و دوم سبب سوم و نهم و بیست و یکم
 بیست و ششم و بیست و هشتم و نهم و سیم و دهم و سیم و سوم و بیست و یکم
 و سیم و ششم و بیست و یکم و ششم فصل در معالجه طفلان بطریق اختصار
 که در تجویز خود این احقر و دیگر اطباء اندازد رسیده ام الصبیان اگر رطوبت

یا آنکه مرض را که مختم سید است باشد
 چنانچه در کتاب است ابتدا در این کتاب خطاط
 و بحران تمام و ابتدا میشود در خطاط
 و آنکه ابتدا ای مرض شود و یک است
 و آنچه در ایام مزایاید بود ناقص مدعی
 در حالت مضطرب بعضی روز بحران
 هستند که آنرا ایام مسهل
 و بعضی روز با جزو بیست و یکم
 خواهد شد آنرا ایام جزا باشند
 و بعضی روز با جزو بیست و یکم
 و آنرا از لیکن بحسب اختلاف بحران
 و در آن روز و اتح می شود و آنرا ایام
 می گویند بالجمله ایام مسهل با اختلاف
 و در آن روز و اتح می شود و آنرا ایام مسهل با اختلاف
 و در آن روز و اتح می شود و آنرا ایام مسهل با اختلاف

۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

و با ریاح غلیظ داخل اطفال شود و تمدد و نفخ ظاهر کرد و اتم الصبیان بالصبا
 نامند و نزد بعضی ام الصبیان مخصوص است باتب محرقه علامت طفل نوری
 خود را دراز میکند و تشنج در دست و پا رو میدهد و بالاخر یعنی بعد از آب
 چند کف از دهن می برآید علاج بحالت حدوث باید که دست و پای ایشان
 ملایم بگیرند جهت از آله تشنج روغن کل خواه مسکه مخلوط با بکرم بریدن بمانند
 و آب چیت و روغن کل با قدری سکه در پارچه کتان تر کرده بر سر ریختن
 در تجربه احقر در آمده است و بعد از اله عود صلیب نر و ماده پسته نیلگون
 در کلو انداختن و قدری عود صلیب در شیر مرقعه سنا نمیده با قدری شکر
 دوسه روز نوشانیدن انفع و نیم دانگ جدوار در شیر مرقعه سنا نمیده طفل را
 نوشانیدن مجرب حکیم شریف خان مغفور دلی است و اگر ازین تدبیر نایب شکر
 تنقیه سازد بمواعات کس و فصل و مرض و چکانیدن خون شیر که بکار فر
 و خون اخیل در که شن بیلی انفع و آخر تدبیر میان دو و با در پیشانی داغ کنند
 از جبهه مجانی و یا پشتک کوسفند و خردل باب ساینده بر کف پانیا بکیدن
 سودمند و علامت نوع مهلک آنست که زود زود و دوره شود و پیشانی سرد و
 از اول پیشانی باشد عطاس متواتر و این اگر از ورم حار و نواحی دماغ باشد
 علاقه شحی و دیگر آثار ورم مثل حرمت عینین علاج به تبخیر دماغ گوشند از خلط
 و شموات بارده و پای شوپ و روغن کدو و پسته و کاه و آب کشنی تر و بر کعبه

ای عطسه بک جهت سینه و مخزن انداختن و پارچه کتان بر سر ریختن و با در پیشانی داغ کنند

الغالب

بر تارک میزنند و اگر از سردت و ماغ باشد از هوای سرد محفوظ دارند و باور و جرم گرفته
 در بینی و مژده کرده که سفید بپسند کباب ساخته آید از آن بر آید در بینی قطره سازند
 بخرقه خشک سر طفل بمالند و سلیخه بویا منند و اگر قبض طبع بود که قوی به عناب
 و نیشکر است و ترنجبین و پسته و حکیم افروز حسین صاحب لکهنوسه و در ساله جنین
 تجربه خود و در چهار نوشتن این شیق زهر مژه با دانه نعین و طباشیر و در بار و
 سبب که بریان مفید نوشته اند بخطاش و سبب عطش و فرط این اسم
 سمی گشته علامت تشنگی بسیار و فرط شستن تا یک سر علاج بهتر طبیب معالج گویند
 این چکانیدن شیر و عرقه در بینی و یا قوچ و نهادن خرقة تراب برک عناب و شکر
 و آب کشتن تر و آب برک خرقة سبز باشد تا سسته و قدری زرد و عن کل و نوشانیدن
 خرقة و طباشیر و زهر مژه و به تجربه احقر نوشانیدن آب مطهر خانه و کلهدی
 که لکیمه هم گویند و آید که از مل گرم برنگرده باشند و آید که در آن چند دانه
 مخر گنول کشته بکوبند و پودری بسازند آنچه با بخت دیگر گرانه ضاعط که از رطوبت
 فضل رطوبت و طغی سته هم سرد و فکین و دندان بهم پیوند و انرا در بینی هم بکوبند
 و میوه بام یا پستان کم بگیرد و آخر بکین ساقط و تحریک هر دو کله باطل شود
 و این عرض اکثر از بی احتیاطی فرغده از هوا باره و کثرت اکل شربت لشیاء سرد
 عارض شود علاجش بهیچ مثل فایح است و فوراً روغن بنفشه خواجه کجند و زعفرانی بخفته
 قطره ادران نشانند و بر روغن بنفشه چرب نمایند و فی الفور سهیل در آن

کوفته
 در بینی

ای فکالما
 ای فکالما

از قسم تحقین مفید است بعد از قرنفل و سبب است و اجوائن با برك تنبول بنگله سائید
در كلور نیزند و خون خرگوش لال و حنك در شیر مضمون نشاندن اثر تمام دارد
و بالخاصه او چخن آشیانه بیا و ابابیل و شیره در بالین طفل و پیرستین کبوتر صحرایی
که فی الفور ذبح نموده الایش بر آورده باشند که ماکرم مفید از جمله امراض آنها فرج
فی النوم است یعنی طفلن و خواب بجنب دیدن خوابهای هولناک بترسد
علاجش همین است که بتدبیر و حیله بای حنا سبب خواب او در سازند و آنچه
که در بیداری از آن ترسیده است بر آن دلیر سازند و خاکستر استخوان سلطان
بانبات بخوراند و اگر از افساد معده باشد که بخار است فاسد از معدن رفع میشود
و متخذه با سبب خیالات فاسد و هولناک مشاهده کرده بترسد علاج غذا کمند
و قدری غسل با مصطکی و طباشیر و دانه بیل بمانند و فکر تجوید مضمون فادار کند
و در گوش اگر طفل بسیار کوچک باشد صورت از گریه و قرینه معلوم شود و اگر
فهم الم با و حاصل است در سهامی خود بجانب گوش دراز کند و اگر دست بر آن
خاموش کند و علاجش حفض و سقر و مرکی و قحطل و غسل باز نه کا و باناه خواه
بایان بنگله همراه آب پیک نیم بار و عن کل مجموع یا خف و نیم گرم در گوش چکانند
و احقر در وجع بار و عصاره مباد و در حار حفض خواه آب افسرده حب مباد
در شیر مضمون بگوش طفل چکانند بار یا تجربه کرده است دیگر سیلان هر طوبیت
از گوش چنان بر و آب صدیدی علامت تقدم ورم و بتور و قره است

علاج چند روز بگذارند که ماده بخوبی خارج شود و احقر او لاقره را باب نیم
 و شش خالص چند روز صاف کرده بعد از آن روت و اقا قیاد و م الاخوین بیشتر
 حل کرده بگوشتش قفل چکانیده بار یا نفع تام یافته دیگر مداست یعنی اشویسای
 و تاسیه روز نهند و معالجه کنند و زنده دیده شد که طینبان ناواقف روز اول
 معالجه کردند و آخر چشم از کار رفت علاج شیر مضموع فرو یا حضض بدان حل کرده
 در چشم نهاد سازند و شیر دختر برای پسر و پسر برای دختر انفع و چاک موشش در سر کین
 خرموش داده پسر او و نه نصف وزن آن نبات و ما میران سائیده در چشم کشند
 و شنب پمانی در نیمه چیده چراغ اخروخته دو آن در چشم کشند دیگر فسلاع
 یعنی بتور صفاز اندک بالای نموزبان پدید آیند و این مرض بر چند قسم است سفید
 و سرخ و زرد و سیاه و هر یکی دلالت بر خلطی دارد علاج دانه الاچی خورد و کلال
 و نسلوچن و کانت پیریا کیمبر و کاوزبان سوخته و بر آه حنظل سرخ و سفید
 و پننگری و آرد عدس و خاکسی سوخته هر چه مناسب باشد بکار برند و در سرخ
 و زرد و پاشید آن آرد عدس با براده حنذلین و در سفید پننگری سوخته با عسل
 و در اسود و الیدن قیر و طی از موم و اسفیداج بجز به احقر رسیده و بکار استر خا
 لباة و وی سمنست شدن و او یقین ملاذمه است علاجش بر دانستن ملاذمه
 بخاکستر و چاقی با یک سوده یکم فرم وقت صبح یا باشد یا میانی همزوج بچسل و روغن
 دیگر فرم اگر موطبی باشد فرقات مملو بخ و بیند و اگر حاجت به تنقیه آفت کشی او باشد

این سخن بر دینت و سفیدی است
 و زردی بر صفرا و سیاهی بر کبد است
 و سیاهی بر کبد است
 و کلال بر کبد است
 و پننگری بر کبد است
 و آرد عدس بر کبد است
 و خاکسی سوخته بر کبد است
 و نسلوچن بر کبد است
 و کانت بر کبد است
 و پیریا کیمبر بر کبد است
 و کاوزبان سوخته بر کبد است
 و بر آه حنظل بر کبد است
 و سرخ و سفید بر کبد است
 و پننگری سوخته بر کبد است
 و عسل بر کبد است

ای که بخواهد خواب و غلبه اش را بکشد
با سکه خوردن و سس خوردن و در وقت خواب
و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن

و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن
و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن

و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن
و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن

و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن
و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن

و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن
و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن

و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن
و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن

و بعد بر او قطع داده و دفع سرفه این حب بدیند کل بسته پوست بلیله مساوی وزن در آب ارک سنا
 حب بقدر سنا بسته بندند و یک زرات که از این سنا بدیده و عارضه سبلی گویند علائم سرفه و در وقت
 و وقت تنفس کوفتادون زیر استخوان پهلو این برود و قسم است یکی از توده حار و علاوی لزوم است
 و علاجش تلین طبع بر طبع و دیگر از باطن بلغم باشد علاج آن مثل علاج ام الصبیا و دیگر تلین پس در وقت
 یعنی بسته شدن سرفه علائم تنفس و شکم و حتی کی نفس در سبب نفس و فاش شدن شیر در معده علاج سرفه
 و پودینه در آب جو شایسته سنگین امیخته یک گرم نوشانند و انقو خرگوش با آب برنج ساف
 مفید است و دیگر اسهال و این مرض بنام برادن دندان لاحق میشود علاجش آنست
 که تا که با فراطنه انجامد و ضعف نشود و بند نسازند و با لخر و انبیل و طباشیر و شیر به برگ تور
 و شیر غنچه امانه شربند و این حب تجربه احقر رسیده است و بر آری رفع خجش سخن الموده
 معمول احقر است و اگر مال آن لعاب ریشه خطمی و شیر بهاز تنگ بدیند اولی و نصب است و
 خروج المقعد و این مرض اکثر اطباء انحصاراً بعد اسهال عارض میگردد و ملازم جرم که بند خورال
 و باریک سوده مکر بران پاشند و جفت ابو طومار و و کبریا و کل از منی نکات سبب سوده و
 باریک بسته بردارند و در سرخ ماده این حب معمول احقر برگ چنانکه کل جها و فصل سرفه و سینه شرب
 و آب برگ سبک و زنده ساییده حب سبب و شیر ضد بدیند و بر آینه کوره که سیاه و مر و اسنک سرفه و ما افزود
 در روغن کاکه بسته و یکبار با شمسه باشد امیخته و در بدن مالند و فصلی علی قمر سینه الما بره و ال الاطباء
 قسمت بالخر التماسند و فی سبب صابا و صابا مطبخ جابا بنه نوز و لفا اسطونان بقرات دور احقر سبب سرفه
 بسته و اجاز مضاف کی جویا کونی که مکرر اجازت بنده کی فصل طبع کافرا و این مرز انعام علی عقل عند

و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن
و در وقت بیدار شدن و در وقت خواب و بیدار شدن

